



روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه ۴ مرداد ۱۳۹۹ • ۴ ذی‌الحجه ۱۴۴۱ • ۲۵ جولای ۲۰۲۰

سال هفدهم • شماره ۳۷۷۵ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۱۱ • اذان مغرب ۲۰:۳۴

اذان صبح فردا ۴:۲۹ • طلوع آفتاب ۶:۰۸

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌فرو

تصویری از جشنواره گویابری San fermin اسپانیا که اسمال به دلیل شیوع کرونا برگزار نمی‌شود، عکس: Jon Nazca T Reuters



زیر آسمان

پایان تاریخ مصرف خرس بلوچی

مهدی سجادی‌ناری

دلسوزی برای خرس سیاه بلوچی گرم‌تر خواهد بود. اگر نباشی بیشتر دیده خواهی شد. ما آدم‌ها مرده‌پرستیم. چه خرس مرده، چه هنرمند مرده! نگران ادامه نسلت هم نباش. چند سال دیگر که کار معدن تمام شد و ثروت‌ها اندوخته شد، شاید از میان خرس‌های سیاه پاکستان یک جفت بیاورند داروگان برای احیا. باور کن شدنی است. سوزن‌دوزی‌های پاکستانی و افغانستانی را به نام سوزن‌دوزی فاخر بلوچ معرفی می‌کنند و هدیه می‌دهند و آب از آب تکان نمی‌خورد. خرس سیاه پاکستانی و خرس سیاه بلوچی که شبیه‌ترند. در همان نزدیکی داروگان، منطقه‌ای هست به نام کاجو که هر وقت باران ببارد و رود کاجو طغیان کند، مردمان بصور بردبارش روزها و هفته‌ها بدون جاده نفر محلی است که در روزگار بی‌کاری و تورم شاید خرس بلوچی عزیز! خودت و همان چند خرس سیاه دیگر به کاجو بروید در هنگام طغیان رودخانه که بولدوزر را هم با خود می‌برد، خودتان را به جریان آب بسپارید. احتمالاً جسدتان را در سد زیردان پیدا خواهند کرد. در انقراض و نابودی خرس سیاه بلوچی سخن‌ها خواهند گفت و شاید مجسمه‌ای را هم جلوی فرمانداری نیکشهر نصب کنند. این‌طوری با خوشنامی منقرض شده‌اید. معدن‌دار و مدیران دولتی آسوده خواهند شد و بین مردم محلی اختلافی نخواهد بود و با غرق شدن‌تان شاید صدای مردم بی‌صدای کاجو باشد.

هوشناسی اعلام کرد باران شدید و طغیان در انتظار کاجو است. وقت تنگ است. غفلت موجب پشیمانی است. شتاب کن خرس سیاه بلوچی عزیز! خرس سیاه بلوچی گرم‌تر خواهد بود. اگر نباشی بیشتر دیده خواهی شد. ما آدم‌ها مرده‌پرستیم. چه خرس مرده، چه هنرمند مرده! نگران ادامه نسلت هم نباش. چند سال دیگر که کار معدن تمام شد و ثروت‌ها اندوخته شد، شاید از میان خرس‌های سیاه پاکستان یک جفت بیاورند داروگان برای احیا. باور کن شدنی است. سوزن‌دوزی‌های پاکستانی و افغانستانی را به نام سوزن‌دوزی فاخر بلوچ معرفی می‌کنند و هدیه می‌دهند و آب از آب تکان نمی‌خورد. خرس سیاه پاکستانی و خرس سیاه بلوچی که شبیه‌ترند. در همان نزدیکی داروگان، منطقه‌ای هست به نام کاجو که هر وقت باران ببارد و رود کاجو طغیان کند، مردمان بصور بردبارش روزها و هفته‌ها بدون جاده نفر محلی است که در روزگار بی‌کاری و تورم شاید خرس بلوچی عزیز! خودت و همان چند خرس سیاه دیگر به کاجو بروید در هنگام طغیان رودخانه که بولدوزر را هم با خود می‌برد، خودتان را به جریان آب بسپارید. احتمالاً جسدتان را در سد زیردان پیدا خواهند کرد. در انقراض و نابودی خرس سیاه بلوچی سخن‌ها خواهند گفت و شاید مجسمه‌ای را هم جلوی فرمانداری نیکشهر نصب کنند. این‌طوری با خوشنامی منقرض شده‌اید. معدن‌دار و مدیران دولتی آسوده خواهند شد و بین مردم محلی اختلافی نخواهد بود و با غرق شدن‌تان شاید صدای مردم بی‌صدای کاجو باشد.

هوشناسی اعلام کرد باران شدید و طغیان در انتظار کاجو است. وقت تنگ است. غفلت موجب پشیمانی است. شتاب کن خرس سیاه بلوچی عزیز!

تجربه دیگران

خستگی کادر درمان ماندگار شد

سحر طلوعی

دریک می‌گوید نکته مهم این است که این عکس‌ها شبیه سلفی‌های جذاب و سرگرم‌کننده معمول نبودند که مثلاً از صفحات فیس‌بوک و... انتخاب شده باشند. آن عکس‌ها واقعی بودند، کاملاً واقعی بودند و از تجربیات واقعی مردم به دست آمده بودند. دریک بعد از نقاشی هرکدام از چهره‌ها، آنها را برای صاحبان آن صورت‌ها می‌فرستد تا دوره‌ای که امکان ملاقات با هیچ‌کدام‌شان وجود ندارد، نهایت سیاست و قدردانی‌اش را از آنها نشان دهد. او همچنین عکس‌ها را در شبکه‌های مجازی منتشر می‌کند تا مردم بیشتری آنها را بشناسند. دریک می‌گوید من با این تصاویر متوجه شدم این پرستارها، پزشک‌ها و به طور کل کادر درمان چه افرادی هستند. بازخورد این کار هم البته برای من شگفت‌انگیز بود. نه‌تنها خود اعصاب‌کادر درمان عکس‌های بیشتری به دست من می‌رسانند که مردمی هم گرفتار بیماری کووید ۱۹ بودند و نجات پیدا کرده بودند. عکس پرستارها و پزشک‌هایی را که آنها را نجات داده بودند، برابم می‌فرستادند. دریک می‌گوید اولین پرتره را که منتشر کردم، درخواست‌ها

سلام خرس سیاه بلوچی، می‌دانم که حال‌روزورت خوش نیست. زیستگاهت در حوالی روستای «داروگان» نیکشهر در معرض خطر است. آدم‌هایی خوب و درستکار با مجوز آمده‌اند که معدن سنگ مرمریت را استخراج کنند. الان به خاطر حضورت کشمکش‌ها بین ادارات و مردم محلی حامی تو در جریان است. خرس سیاه عزیز! در روزگاری که یک بیماری عجیب همه انسان‌های دنیا و ایران و بلوچستان را به کام مرگ می‌برد، سرنوشت تو مگر چه اهمیتی دارد که اسباب زحمت این مدیران کوشا و خدمتگزار شده‌ای؟ تو مگر چه داری که برای رسانه‌ها و مدیران محلی و کشوری مهم باشی؟ نه جذابیت و طنازی خرس پاندا را داری و نه شکوه و ابهت خرس گریزلی را، مثل خرس قطبی هم سفید و جذاب نیستی. برای هر کاری نیاز به مجوز است. آن معدن‌دار محترم برای اکتشاف و استخراج با صرف منابع مجوزهای لازم را گرفته است؛ اما خرس سیاه عزیز! تو برای حضور در منطقه‌ای که منابع معدنی است، از اداره کل صنعت، معدن و تجارت مجوز گرفته‌ای؟ بی‌مجاز در منطقه داروگان حضور داری، روزها می‌خوابی و شب‌ها برای خودت می‌گردی و غسل کوهی می‌خوری. اصلاً همین شگردی‌هایت مشکوک است و قابل پیگیری. خرس سیاه عزیز! تو در سرزمینی زندگی می‌کنی که هنرمند افتخارآفرینش سال‌ها در راهروهای ادارات برای حق ساده بازنشستگی‌اش سرگردان بود. باور کن تو از آن هنرمند ۸۰ساله سرگردان خوش‌شانستر هستی که در زیستگاهت برای خودت می‌گردی و می‌خوری و می‌خوابی و چند نفر آدم شریف برای



امیرحسین جلالی‌ندوشن

روان‌پزشک



موج دوم همه‌گیری کووید ۱۹ در میان ناباوری بسیاری میانه تابستان از راه رسید. قرار بود جامعه فرصت تنفسی داشته باشد تا فقط تاخت‌وتاز بیماری با همدستی آنفلوآنزا در ابتدای پاییز از راه برسد؛ اما ناگهان مرگ و بیماری چهره تلخ و بی‌رحم خود را دوباره نشان داد و در ایامی که قرار بود به مدد تبانی با گرما، کرونا را شکست دهیم، تا اینجا کار چند گل از کرونا خورده‌ایم.

موج اول همه‌گیری به جبهه جنگ تشبیه شد؛ نه‌فقط در ایران؛ بلکه حتی کسانی مانند نخست‌وزیر انگلیس نیز از این استعاره بهره بردند و البته خیلی‌ها در دنیا این شباهت را پسندیدند و میدان مهار کرونا را نه کم از جنگ؛ بلکه در حد جنگ و بالاتر از جنگ دانستند. رزمندگان این میدان کادر درمان بودند و حتی تا چندی فرماندهی نیز با وزیر بهداشت بود. جنگ هم یک جنگ از پیش طراحی‌شده نبود و جنگی کلاسیک نبود؛ بلکه دشمنی ناشناخته در میان ترکیبی از غفلت، ناباوری و البته خستگی به ما شبیخون زده بود. آن زمان سیل وعده‌ها بود و سیل تمجیدها که به سوی کادر درمان روان شد. یادمان نرفته تأمین تجهیزات مراقبتی که در چنین موقعیتی یک حداقل است، در آن روزهای اولیه دشوار بود؛ هرچند به‌مرور ممکن شد و حتی به میزانی از مطلوبیت رسید. اخبار بیماری و مرگ کادر درمان از پزشک و پرستار تا کارمند اداری و خدماتی به‌وفور در ماه‌های اسفند و فروردین مخابره شد و سوگواران کادر درمان نیز مانند دیگر سوگواران، خاموش و خسته، پیکر جان‌باختگان را فقط نگاه کردند. کار در بیمارستان و مواجهه با مرگ اصولاً کاری پر از استرس و فرسودگی‌آور است، چه برسد به آنکه مدام شاهد مرگ باشی و در جدالی مداوم با ناگامی و خستگی و البته ترس‌هایی تازه. در همه‌گیری کووید۱۹ کادر درمان بارها باید نگران بیماری یا مرگ خود و از آن بالاتر انتقال بیماری به نزدیکان و به‌ویژه سالمندان خانواده بودند و هستند. چندی پیش دوستی روان‌پزشک در همین روزنامه «شرق» روایت کرده بود از پزشک متخصصی که چون از جدال با مرگ سربلند بیرون آمده و چشم کشوده، خبر مرگ مادر خود را شنیده و این واقعیت تلخ که احتمالاً بیماری را به مادر داده، بر سرش آوار شده. مادر دکتر زیر خروارها خاک مدفون شده بود و دکتر زیر آوار این مصیبت، بی‌تردید گوشه همان بخش مراقبت‌های ویژه برای همیشه مدفون شده؛ هرچند سر را هنوز دارد زندگی می‌کند. تعریف فرسودگی، شغلی بسیار مشکل است؛ ماسلاچ، خستگی جسمانی، زوال شخصیت و کاهش کفایت شخصی را از عناصر اصلی آن بیان می‌کنند و فرسودگی شغلی را به‌عنوان پاسخ افراد به یک محیط کار استرس‌زا می‌دانند. تجربه کادر درمان در دنیا و در ایران بی‌تردید از آنچه این تعریف کلاسیک بیان می‌کند، فراتر است. ابعاد زیادی از آن را نیز-تاکون برخی مقالات و بررسی‌ها کابوده

رسانه

حاکمیتِ اصل «فراموشی» در رسانه‌های ایران



پژمان موسوی

ایران، این روزها آستانِ تحولات گوناگون در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است؛ همین تحولات هم، سپهر رسانه‌ای ایران را با حجم زیادی از اخبار، اطلاعات، گفت‌وگوها و تحلیل و تفسیرها روبه‌رو کرده است؛ تاآنجاکه تقریباً روزی نیست که خبری مهم و تأمل‌برانگیزِ افکار عمومی جامعه‌ای ایرانی را به خود درگیر نکند و تیرهای جدیدی را به سرخط اخبار نیاورد. حجم پیمپاز اخبار آن‌قدر بالاست که خبر مهم امروز، خبر سوخته فرداست و روزی نیست که یک اتفاق تازه، مردم را از اتفاق دیروز غافل نکند. شاید با طرح این گزاره، این پرسش برای شما بی‌پاسخ بماند که مگر همیشه روال همین نبوده است؟ مگر همواره و همیشه، خبرهای جدید، خبرهای کهنه را کنار نمی‌زنند و اطلاعات امروز، فردا کهنه نمی‌شود؟ پاسخ به این پرسش، هم مثبت است و هم منفی. مثبت است ازاین‌رو که این ذات خبر و جریان آزاد اطلاع‌رسانی است که اخبار امروز، فقط همین امروز اعتبار دارند و فردا، اعتبار خود را از دست می‌دهند؛ و منفی است ازاین‌رو که درست است که اخبار فردا، اطلاعات امروز را از تاریکی می‌اندازند؛ اما این به‌هیچ‌وجه به معنای کهنگی اخبار دیروز و فراموشی آن نیست. مسئله و مشکل امروز ما در این‌ج حوزه «فراموشی» است و این، درد بی‌درمان سپهر رسانه‌ای ایران است. البته این درد، چند سالی هست که همراه همیشگی مخاطبان پیگیر رسانه‌های رسمی و غیررسمی است؛ اما با شیوع کرونا و داغ‌هایی که هر روز با داغی تازه، نو می‌شود، رنگی دیگر گرفته و جریان فراموشی را رنگ‌بویی دیگر داده است. کرونا با قدرت تمام توانسته است در کنار پیگیری مشکلات و مسائل کلان اقتصاد و سیاست ایران، جایی ثابت برای خود در بسته خبری هر شهروند ایرانی باز کند و هر روز یک سوزپرایز تازه برای ما داشته باشد؛ اما مسئله تنها کرونا نیست و مشکل، فراتر از

سلام به فردا

فاجعه در راه است

است که البته جای اشاره به آنها در این نوشته کوتاه نیست. من می‌خواهم بعد از این مقدمه نسبتاً طولانی، اشاره‌ای صریح و هشدار ی کامل‌ا روشن را امروز که در میانه موج دوم همه‌گیری هستیم و کم‌ر کادر درمان و نظام سلامت کشور زیر بار آوار این مصیبت خم است، بیان کنم.

اگر به وضعیت کادر درمان کشور رسیدگی نشود، مصیبت‌هایی جدی و فاجعه‌ای بزرگ در آینده به چند دلیل در انتظار نظام سلامت ایران و کادر درمان کشور است. یادمان نرود که تمام جامعه و ازجمله کادر درمان بعد از ناکامی‌ها و تلخ‌کامی‌های فراوان این سال‌ها و به‌ویژه سال ۹۸، شانه زیر بار تحمل عوارض کرونا گذاشته‌اند؛ آن‌هم درحالی‌که وضعیت اقتصادی که دست‌نخست تحریم و کرونا و بی‌کفایتی است، در بدترین موقعیت متصور است.

کادر درمان تمام توان خود را به کار گرفته و در حال تمام‌شدن است. ویدئویی تلخ که از بیمارستان شهدای تجریش مخابره شد و در آن رئیس بیمارستان زیر اکسیژن چک امضا می‌کند یا پرستار درحالی‌که سرم دارد، گزارش می‌نویسد و کار می‌کند، نمایی سمبلیک از جایی است که کادر درمان کشور از ستاد تا صف در آن ایستاده است. به‌عنوان یک متخصص سلامت روان می‌توانم هشدار دهم که حتی اگر این کادر درمان بتواند ادامه دهد، بی‌تردید نمی‌تواند با کیفیت کار کند و آثار خشم و فرسودگی و ناراضیانی را در شیوه کار خود نشان خواهد داد؛ هرچند ناخودآگاه و ناخواسته و از سویی دست‌کم با شروع موج سوم به‌عنوان یک عارضه، شاهد افسردگی و حتی افزایش عوارضی همانند زآوردن به محرک و مخدر یا سبک زندگی آسیب‌زننده در میان این گروه خواهیم بود. دیگر کار از کار گذشته و با مُسکن و مخدر نمی‌توان این درد را چاره کرد. فقط هم نمی‌شود به شکل کلیشه‌ای انتظار داشت با یادادن راه‌ای مبارزه با استرس یا درس‌امدواری دادن به شکل فردی به کادر درمان کمک کرد. باید به شکل سازمانی و با یک اراده ملی، یک بسته ویژه کادر درمان تنظیم کرد و به شکل یک اولویت مهم در کشور باید به این بحران و بهمنی که از راه دارد می‌رسد، هرچند اکنون بی‌صدا یا کم‌صدا، اندیشید. هیچ نجابتی ابدی نیست. از خواب بیدار شویم. مسعود مردانی، عضو کمیته علمی ستاد

مقاible با کرونا، گفته است: «در یک بخش آی‌سی‌یو ۶۴ نفر پرسنل، ۵۷ تا ۵۸ نفر از آنها بیماری کرونا گرفته‌اند».

مسعود مردانی فوق‌تخصص بیماری‌های عفونی عضو کمیته علمی ستاد مقابله با کرونا در گفت‌وگو با تلوپوزن اول مرداد گفته: «ما الان آمارهایی که داریم، در بیمارستان‌های مختلف مثلاً می‌بینیم در یک بخش آی‌سی‌یو یا ۶۴ پرسنلی که در شبقت‌های مختلف می‌چرخند، ۵۷، ۵۸ تا نفر از آنها بیماری کرونا گرفته‌اند.

... خیلی از اینها باورتان نمی‌شود ما می‌رویم در بعضی از بخش‌ها می‌گویند آقا هنوز کارانه ما را نداده‌اند یا مثلاً اضافه‌کاری اسفندمان را هنوز نگرفته‌ایم؛ ولی باز می‌آیند...»

شیوع گسترده این ویروس در همه شئون زندگی ایرانیان است؛ آن‌قدر مسائل و مشکلات جدی، حیات اقتصادی و سیاسی کشور را تهدید می‌کند که خبر تازه امروز، خبر کهنه فرداست و مردم با پیمپاز گسترده اخبار و اطلاعات در این حوزه‌ها، عملاً فرصتی برای مرور و یادآوری اخبار و مسئولیت حرفه‌ای تمام خبرنگار/روزنامه‌نگاران را هنوز در کنار روایت‌گری، اصل «پیگیری» را در سِروحه اهداف و فعالیت‌های خود قرار دهند و اجازه ندهند موضوعی برای مخاطبان «حل‌نشده» باقی بماند. این، وظیفه‌ای است که در سطح تئوری به‌درستی از یو یک برعهده روزنامه‌نگاران پیگیر، تحقیقی، مستقل و حرفه‌ای و از سویی دیگر برعهده صفحات «فیچر» روزنامه‌ها و صفحات و ستون‌های تحلیلی و تفسیری وب‌سایت‌ها، مجلات و شبکه‌های ماهواره‌ای گذاشته شده است؛ اما اینکه چرا و چگونه این تئوری‌ها باید به کف تحریریه‌ها بیاید و به عمل تبدیل شود، موضوعی است که همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ ابهامی که رفع آن، وظیفه و مسئولیت حرفه‌ای تمام خبرنگار/روزنامه‌نگاران است که به چه جریا آزاد اطلاع‌رسانی و البته اصل پیگیری وفادارند. به‌هرحال وضعیت اکنون از این نظر ایدئال نیست؛ وضعیتی مغشوش که دقیقاً مناسب اهل فراموشی است و آنها که در این روزهای سپهر رسانه‌ای ایران، به همه چیز می‌اندیشند، جز پیگیری سوزه‌ها و رویدادهای مهم اما به‌ظاهر تاریخ مصرف‌گذشته دیروز، درست مانند قاضی‌ای که نباید اجازه دهد پرونده‌های زیر دستش بیش از زمان لازم، «مفتوح» بماند؛ اما می‌ماند. حس مخاطبی که سوزه‌های رهاشده فراوانی در ذهنش دارد، مانند شاکی و متهمی است که پرونده‌شان هفته‌ها و ماه‌ها مفتوح می‌ماند و آنها نمی‌دانند تکلیف‌شان چیست؟

تکلیف و واقعه

امکان رهایی از قلابِ اکنون

علی ورامینی

● ما آدم‌ها معمولاً چنین هستیم که در شرایط عادی و حتی بهتر از عادی (با توجه به استانداردهای زندگی هر فرد) یا در گذشته زندگی می‌کنیم یا در آینده، درحالی‌که جسم‌مان اکنون را تجربه می‌کند، ذهن، فکر، روح یا هرچیز دیگری که بخوانمیش، جسم را همراهی نمی‌کند و در زمانی جز اکنون است.

این بحث فلسفی-روان‌شناختی بسیار قدیمی است؛ اینکه آدمی بتواند در لحظه زندگی کند (البته نه به آن معنای مبتذلش که جمله تبلیغاتی شرکتی شده تا حواس‌ها را از مضرات کالایش پرت و به مصرف بیشتر تشویق کند) همین بنی‌بشر در وضعیت‌های بحرانی و بدتر از نرمال به لحظه حال قلاب می‌شود، حسرت گذشته را می‌خورد و به آینده با هراس نگاه می‌کند.

این قلاب‌شدن نه به معنای مدیریت‌کردن اکنون و تلاش برای قدردانی آن لحظه با هر کیفیتی؛ بلکه به این معناست که خیال می‌کنیم راهی از این وضعیت محال است و گویی اکنون بحران‌زده باتلاقی است که برای همیشه در آن فرو رفته‌ایم. درصورتی‌که چنین نبوده و چنین نیز نخواهد ماند. آنچه مشخص است، گذران هر وضعیتی است و وجود امکان‌های مختلف در هر شرایطی. هر شرایطی می‌تواند هم به سمت بهترشدن میل کند و هم به سمت بدترشدن. باری، وضعیت اکنون جامعه‌و ما مردم عادی نیست.

با هر استاندارد ی نگاه کنیم، بحران‌زده است.

اگر کرونا کمر بعضی کشورها را شکسته است و بعضی دیگر را بحران‌های اقتصادی، ما هم‌زمان

با هر دو در سطح بالایی درگیر هستیم. با توجه به مقدمه‌ای که گفتم، طبیعی است که بیشتر مردم خود را قلاب به وضعیتی ببینند که راهایی

از آن ممکن نیست. ترس عینی و روانی کرونا و فشار شدید اقتصادی نه‌تنها بودن در حال

و قدرشناسی آن را از ما می‌گیرد؛ بلکه امکان فکرکردن به آینده‌ای بهتر را هم از ما سلب می‌کند. واکنش ابتدایی و اولیه مردم در چنین

وضعیتی آوردن تجربه اکنون‌شان به هر شکل و مدیومی در حوزه عمومی است. یکی با طنز؛

یکی با جوک و دیگری با ناله سعی می‌کند با تقسیم‌کردن هراس‌ها و غم‌هایشان از بار آن

بکاهد و در تجربه غم‌خواری جمعی خود را التیام دهد.

دراین‌مکان کسانی هستند که به هر دلیلی در وضعیت اکنون قلاب نمی‌شوند. چند روز

پیش و درحالی‌که کم‌شدن ارزش پول ملی هر ساعت مرزهای تازه‌ای را درمی‌نورید، دوستی

در مطلبی از سقوط ارزش پول ملی آلمان بعد از جنگ دوم جهانی نوشته بود و از اینکه امروز

آلمان یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان است و یکی از باقوام‌ترین کشورهای جهان به لحاظ

رفاه اجتماعی، جز آن یکی از روزنامه‌نگاران قدیمی در کنار ابعاد منفی تورم و سقوط ارزش

پول ملی به چند مورد از مزایای آن اشاره کرده و در نهایت گفته بود قدر اکنون را بدانید، قدر

دوستان و باهم‌بودن را بدانید و از این دست تعابیر. حرف هر دو نفری که اشاره شد، به لحاظ

نظری درست است.

حتی مکاتب بزرگ و پرطرفدار فلسفی‌ای مثل رواقیون با استدلال‌هایی متقن کمک می‌کنند که

در شرایط سخت انسان چگونه باید تاب بیاورد و از حداقل‌هایش استفاده کند؛ اما این نگاه با تمام

مزایایی که دارد، به نظر می‌رسد که خطاهای شناختی‌ای هم دارد. اول اینکه میزان تاب‌آوری

انسان‌ها در برابر ناخشنودی‌های زندگی علاوه بر اینکه متأثر از آموزش و شیوه زیست فرد است، به سنخ روانی او هم بسیار وابسته است. به قول

نیما؛ «خس، به صد سال توفان نالد، گل، ز یک تندباد است بیمار». بعضی چنان ساخته شده‌اند

که در برابر هر توفانی تاب بیاورند و بعضی با اولین باد می‌شکنند.

از دیگر سو خطای دیگر چنین رویکردی این است که همه‌شمول نیست؛ مثلاً در شرایط

کنونی کسی که کارش ضرر و زیانی ندیده است، آجاره‌خانه نمی‌دهد و با بالا رفتن دلار

قیمت دارایی‌های او هم بالا می‌رود، با کسی که در بیمارستان مرضی دارد و هر روز باید در

بازار سیاه دنبال داروهایی باشد که در بهترین دوران هم قیمت گزافی داشتند و به‌سختی گیر

می‌آمدند و هم او در وضعیت و قیمت جدید ملک هم دیگر توانایی پرداخت آجاره‌خانه

نداشته باشد، در لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا معلق است، هر قدر هم که فیلسوفانه به زندگی نگاه

کند، خیلی فواید ندارد. به لحاظ تجربه‌ای که از این وضعیت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند.

گفتن از اینکه بالاخره قدر آنچه را اکنون داریم، بدانیم و فعلاً با داشته‌های‌مان طی کنیم تا ببینیم در آینده چه می‌شود، برای آن کسی

که پایه‌ای‌ترین امورات زندگی‌اش در هوا م